

## تفسیر سوره یاسین

(درس پنجم)

آیت الله مرتضی شبستری (قدس سره)  
تنظیم: مهدی شبستری

جلسه پنجم:

۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۲، مکان: مسجد ارک.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ \* يَس \* وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ \* إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ \* عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ» (یس، ۳۶ / ۵ - ۱).

در مقدمه لازم می دانم دو کلمه نسبت به مسأله حقوق یادآورم شوم. مشکل ترین مطلب از نظر مطابق با واقع بودن همانا مسأله حق است، زیرا از دو جهت پیچیدگی کامل دارد: الف: یکی از جهت این که هر واقعیتی با همه واقعیات جهان ارتباط دارد. موجودات عالم هیچ کدامشان مستقل از دیگری نیستند. شما که الآن در این محل تشریف دارید مرتبط هستید به تمام گوشه های آسمان، مرتبط هستید به همه دریاها، و لو ارتباط فاصله باشد. مثلاً فاصله شما از دریای شمال یک مقدار معینی است. فرضاً از اقیانوس منجمد شمالی یک مقدار معینی است، از اقیانوس کبیر یک مقدار معینی است، با اقیانوس اطلس یک مقدار معینی است و همه اینها در وضع شما تاثیر دارد. شما تصور نفرمایید که مثلاً اقیانوس اطلس در وضع من چه تاثیری دارد؟ خیلی تاثیر دارد وضع اقیانوس اطلس ممکن است آمادگی شما را برای انجام یک وظیفه ای آسان کند. چطور؟ شما موقعی که معاشتان

تأمین است انجام وظیفه برایتان آسان می باشد، اما اگر گرفتاری مالی داشته باشید طبعاً انجام وظیفه مشکل می شود. رفاه زندگی شما هم ارتباط خاصی دارد به مسألهٔ باران. اگر بنا باشد که بارندگی به حد مکفی نباشد طبعاً زندگی سخت خواهد شد و بارندگی زیاد بودن هم تابع وضع اقیانوس ها است. چه از نظر گرمی منطقه اش، چه از نظر وزش بادهای و چه از نظر موج هایی که در آن دریا پیدا می شود، چه از نظر سیر کشتی هایی که در آنجا می شود، همهٔ اینها به همدیگر ارتباط دارد و همهٔ آنها هم به وضع زندگی شما مرتبط است. پس تصور نکنید که من اینجا نشسته ام، چه ارتباطی با اقیانوس ها دارم؟ به همین صورتی که اینجا نشسته ام با صدها هزار سال قبل ارتباط دارم. به خاطر این که آن کارهایی که، آن حوادثی که در صدها هزار سال پیش اتفاق افتاده، در زندگی امروز من مؤثر خواهد بود. فرض بفرمایید که یک آتش فشانی صد هزار سال پیش وضع کوهی را عوض کرده است و آن وضع سبب شده که یک دشتی در جهان پیدا شود و به سبب آن دشت، شما در یک منطقه ای سکنی کرده اید. ببینید ارتباط پیدا می کند. باز نسبت به صد هزار سال بعد هم، واقعیت شما ارتباط دارد. به این معنا که شما می خواهید از کارهایتان - شما که انسان هستید - نتایج جاودانی بگیرید. آن حوادثی که بعد از صد هزار سال اتفاق خواهد افتاد ممکن است در زندگی جاودانه شما تاثیر گذاشته باشد. بنابراین وضع موجود شما با همهٔ جهان ارتباط مستقیم دارد نه ارتباط غیر مستقیم، آنها یک محاسبات دیگر است.

کسی که می خواهد یک واقعیتی را در حق شما پیاده کند، بگوید که حقت این است الآن دو رکعت نماز بخوانی یا حقت این است که این کلمه را بگویی یا نگویی، حقت این است که این غذا را بخوری یا نخوری، حقت این است که این مال را به کسی بدهی یا ندهی. در تمام اینها اگر حق به معنای حقیقی اش را بخواهد نه به معنای نسبی و مسامحه ای، یک حق واقعی، به تمام معنای کلمه، یعنی: واقعیتی که با همهٔ واقعیات جهان تناسب و تطبیق داشته باشد، یک چنین چیزی را پیدا کردن بسیار مشکل است که آدم یک چنین حقی را مورد مطالعه و درک قرار بدهد. تازه آمدیم و پیدا کردیم، مشکل دوم، در مرحله اجرای آن است. مگر هر حقی را هر طور که آدم بخواهد می شود اجرا کند؟ من اینجا می توانم به تمام مقدسات عالم قسم بخورم امیرالمؤمنین (ع) حق بود و حق بود بعد از پیغمبر (ص) زمامدار بشود و پیغمبر (ص) هم کوچکترین اهمالی، مسامحه ای در

این کار نکرده که امیرالمؤمنین (ع) بلافاصله بعد از او به منصب خلافت بنشیند و مجری اسلام باشد این را هم حتما پیغمبر (ص) می خواست. اما شد؟! با این که حقش بود، با آن که پیغمبر (ص) آن حق را طالب بود که بشود، اما پیاده نشد که نشد و حتی تا به امروز هم این حق پیاده نشده است. پس این طور نیست که هر حقی، و لو این که با واقعیات تطبیق کند به مرحله اجرا در بیاید. قوانین مثل خلافت امیرالمؤمنین (ع) نیست که آدم بگوید: حالا که خلافت امیرالمؤمنین (ع) حق است نمی توانم، صبر می کنم. قوانین این طوری نیست. قانونگذار علاوه از حق بودن چیزی، مرحله به اجرا درآمدنش را هم در نظر می گیرد. چطور در نظر می گیرد؟ نخوردن میته حق است. یعنی: گوشت حیوان مرده نباید خورده شود، اما در مقام قانونگذاری می فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ» (المائدة، ۳/۵)، یا جای دیگر می فرماید: «غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» (البقرة، ۱۷۳/۲) می فرماید: آدم اگر مضطر شد، اضطرار هم از راه مشروع بود، یعنی: فرضاً به یک سفر مشروعی می رفته، در آنجا مضطر به اکل میته شده است. می فرماید: که خوردنش برای او اشکالی ندارد.

همین جا دقت بفرمایید هر کس در دنیا، ابتدا بدون این که اسلام چه گفته را، در نظر بگیرد، اگر می خواست در عالم یک قانونی برای خوردن وضع کند یقیناً به نظرش می آمد آن چیزهای نخوردنی در موقع اضطرار خوردنش جایز است. کیست که به نظرش نیاید؟ هر عاقلی وقتی می خواهد دستور صادر کند فوراً به آن یک حاشیه می زند که من این دستور را صادر می کنم اما اگر ناچار شدی دیگر دستوری ندارم. این را همه کس می گوید. این قابل درک برای همه است.

آنچه که این دستور را معجزه می کند این قسمتش است که قرآن می فرماید: که در صورتی «اَکَلِ مَيْتَةً» برای مضطر جایز است که اضطرارش در اثر معصیت نبوده باشد. اینجاست که قرآن امتیاز دارد. می فرماید: که فرضاً برادرت مریض بود در بیست فرسخی، برای سرکشی برادرت رفتی. این بیست فرسخ را مسافرت می کردی اتفاقاً راه را گم کردی. در یک بیابانی گرفتار شدی، غذا پیدا نکردی، مرغ مرده ای پیدا کردی به اندازه ای که زنده بمانی نه سیر، سیر نباید بخوری، به اندازه ای که زنده بمانی می توانی بخوری. در اینجا جایز است. اسلام می فرماید: که اگر مسافرت به قصد شکار کرده بودی، نه شکار تجارتي

و نه شکار ارتزاقی، بلکه شکار لهوری، تفریح می کردی. چکار کنیم؟ تفریح کنیم، تفنگمان را برداریم برویم با قراول های جنگل شمال فرضاً سرگرم باشیم. به عنوان سرگرمی یکی دو تا شکار کنیم. اتفاقاً راه را گم کردی به شکار نرسیدی. یک جایی رسیدی که دیدی آنجا یک مرغ مرده ای افتاده است. مضطر هستی آن را می خوری. اما اسلام این را اجازه نمی دهد. می فرماید: می خوری بخور. اما حرام است که می خوری. ترا مرخص نمی کنم که بخوری. روز قیامت دو تا کتک خواهیم زد یکی چرا به شکار لهوری رفتی؟ چرا بی جهت آزار به حیوانات دادی؟ چرا حمایت از آنها نکردی؟ چرا به بقاء نسل آنان علاقمند نبودی؟ یک کتک به این خواهیم زد. یک کتک هم که چرا میته خوردی؟ بگویی که مضطر شدم، می فرماید: که نمی رفتی تا مضطر شوی. چون سفر، سفر مباح نیست. اضطرارت هم برای تو میته را مباح نمی کند.

همین جا شما دقت بفرمایید که کدام شخصی در عالم می تواند به این صورت دقیق فکر کند؟ نه درسی خوانده، نه سابقه این قوانین را دارد. ابتدا می فرماید: که درست است از نظر حقوقی در مواردی که انسان مضطر شد اکل میته برایش جایز است، اما آنجا جایز است که اضطرارش مشروع باشد. چون اضطرار نامشروع برای او اضطرار تلقی نمی شود. می بینید قانون، یعنی: حلال خوردن، میته نخوردن، این یک مطلب حقیقی است، اما در یک مواردی نمی شود پیاده کرد، و لذا اسلام می آید همان جا مجاز می کند. پس یک مشکلی در جعل قوانین، پیدا کردن راه پیاده کردن است، که چکار بکنند که این قانون به مرحله عمل بیاید. دقت بفرمایید مسأله حرمت میته، یعنی: اکل میته حرام باشد در سوره مائده آمده است، یعنی: زمانش را دقت کنید. در آنجا می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ» (المائدة، ۵/۵)؛ «امروز من طیبات را برای شما حلال کردم» و همان جا می فرماید: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (المائدة، ۳/۵)، باز همانجا می فرماید: «فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ» (المائدة، ۳/۵)، این مقصودش این است؛ می فرماید: که اگر من روز اول پیدایش اسلام می گفتم که میته نخورید، می گفتید آقا مگر حلال گیر می آوریم که میته نخوریم؟ ما که نان حلال گیر نمی آوریم، ما که غذای حلال گیرمان نمی آید، ما مردمانی هستیم در جزیره العرب که غذای حسابی نداریم. کار ما به آن جا کشیده شده است که هسته خرما را می کوییم و می خوریم، کار ما به آن جا کشیده که آب های قاطی شده با

بول شتر را می خوریم، در همان حفره ها و صخره های بیابانی، کار ما به این جا کشیده که وقتی گوسفند یا شتری را سر بریدیم از خون او چشم نمی پوشیم، زیرا خون او هم برای یک نفری ممکن است غذا شود.

اما وقتی قانون اسلامی آمد، حکومت اسلامی تشکیل شد. برای جامعه اسلامی یک رفاهی پیدا شد. این جا می فرماید: «الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ»، من توانسته ام راه زندگی شما را به آن طرف سوق بدهم که پاکیزه ها را می توانی بخوری. «أُحِلَّ» معنایش این است. بنابر این از خوردن میته خودداری کنید، بنابر این خون نخورید، «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أَلْمِئَةُ وَالِدِمْ وَلَحْمُ الْخِنزِيرِ وَمَا أُهْلِلَ لِغَيْرِ اللَّهِ» (المائدة، ۳/۵)، همه اینها را ردیف می کند، یعنی: جای پیاده کردن قانون در اجتماع رسید، امکاناتی شد که این قانون وضع بشود. اینها مقدمه بود عرض می کردم هنوز به اصل مطلبمان وارد نشدیم که از دو جهت قانون گذاری و حقوق معین کردن پیچیدگی دارد. یکی: پیدا کردن آنچه که هستند، دوم: پیدا کردن آن زمان و موقعیتی که بشود آن قانون را وضع کرد، که چه موقع وضع بکنم و چه مقدار از مردم بخواهیم.

از شما می پرسم یک نفر درس نخوانده، زندگیش هم در جزیره العرب است، در دوران جاهلیت بوده و کسی که خود مبتلا بود، یعنی: معاش بسیار سختی داشته که ناچار شود بز و بزغاله های مردم مکه را در بیابان ها شبانی کند، ناچار شود برای تامین خرج دامادیش برود مستخدم و نوکر بشود. آیا این آدم می تواند مجال پیدا کند که در تمام شئون زندگی قانون درست کند و تمام قوانینش هم مورد مطالعه جهانیان قرار بگیرد!! و تعجب این جاست که تا امروز نتوانسته اند بگویند که فلان قانونش درست نیست!! این کلمه «نیست» را روشن گفتم، سرّی داشت. شاید پیش از نصف قوانین اسلامی تا به امروز معلوم نشده که خوب است. اما یکی معلوم شده باشد که خوب نیست، هیچ پیدا نکرده اند.

این را هم عرض می کنم که شما تمام کتب بیگانه ها را و حقوق دان های جهان را مطالعه کنید، اگر پیدا کردید که بیایند بگویند که ما می دانیم که نباید این جور باشد. یکی هم پیدا نمی کنید. آن جاهایی را هم که آمده اند قوانین قرآنی را نپذیرفته اند، این عنوانشان شده که ما نتوانسته ایم این قانون را در جامعه اجرا کنیم. از این جهت این قانون را نمی پذیریم.

نمی گویند این قانون درست نیست، مطابق عدالت نیست، مطابق حق نیست. می گویند ما چون نمی توانیم اجرا کنیم از این جهت نمی پذیریم. شما دقت کنید تمامش به این صورت است. در تمام دنیا آن قوانینی را که وضع کرده اند که جنبه مخالفت با دین و قوانین ما دارد، در همه آنها عذرشان اینست که غیر از این را نمی توانیم عمل کنیم، نه این که غیر از این نباید باشد.

یکی از نمونه ها مسأله ارث زن و مرد است. اسلام آمده ما بین زن و مرد از نظر ارثی تفاوت قائل شده است که در مسأله زن و شوهری آمده که فرموده که اگر چنانچه کسی از دنیا برود مثلاً زن، اگر زن اولاد نداشته باشد، شوهرش نصف دارایی آن زن را می برد. برعکس اگر مرد بمیرد و مرد اولاد نداشته باشد زن یک چهارم «۱/۴» از دارایی او را می برد. من این جا یک کلمه ای را عوض کردم. در طرف مرد، گفتم که مرد، نصف دارایی زن را می برد، در طرف زن گفتم که یک چهارم از دارایی مرد را می برد. نگفتم یک چهارم دارایی مرد را می برد. چون قرآن این تفاوت را هم قائل شده است. در طرف مرد می فرماید: «وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ» (النساء، ۱۲/۴)، و در طرف زن می فرماید: «وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ» (النساء، ۱۲/۴). یک «مِنْ» آن جا اضافه کرده است. «مِمَّا تَرَكَتُمْ»، این چه سرّی دارد؟ سرّش همان مطلبی است که به حمدالله پیشوایان شیعه فاش کرده اند، که یکی «مِنْ» دارد و یکی «مِنْ» ندارد. فرموده اند که مرد از تمام ما ترک زن، نصف را می برد. اما زن از تمام ماترک نمی برد بلکه نسبت به اعیان ذی حق است، آن هم قیمتش. چون کلمه «از» در یک طرف هست در یک طرف نیست. به هر حال منظورم اینست که بین مرد و زن تفاوت قائل شده است.

در مسأله اولاد هم، بین مرد و زن تفاوت قائل شده است. «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» (النساء، ۱۱/۴)، یک پسر دو برابر دختر، یا یک پسر به اندازه سهم دو دختر ارث می برد. در اولاد هم این تفاوت را قائل شده است.

در خواهر و برادر هم اگر مادری نباشد، باز آن جا این حرف را فرموده است. آخر سوره نساء می فرماید: «اگر کسی از دنیا برود برای او برادری هست، تمام مال را می برد، اگر خواهریست نصف مال را می برد» تا آخرش که خواهر با برادر تفاوت دارد. این را دنیای امروزی نمی خواهد بپذیرد. یعنی: غیر از ممالک اسلامی در جای دیگر دنیا، آنها که به

قول خودشان متمدن هستند گفته اند خیر، زن و مرد برابر هستند. آنها که مثلاً متمدن نیستند، آمده اند تیشه را به ریشه زده اند و گفته اند که زن نبرد همه اش مال مرد است. در بعضی از ممالک هم آمده اند مطلب را روی وصیت برده اند و گفته اند که ارث بعد از وصیت است. آن متوفی هر چه وصیت کرد اول آن، اگر وصیت نکرد چنین و چنان می شود. حتی اگر تمام داراییش را وصیت کند که به سگش بدهند! هیچ مانعی نیست، اجرا می کنند و آن پول را در بانک می گذارند از عوایدش فرضاً برای آن سگ آرایش می کنند، غذا می دهند، مسکن درست می کنند، حتی برایش اتومبیل هم می خرند. از این کارها هم می کنند. چرا که درآمد دارد. تابع وصیت می دانند.

تنها اسلام است که فرموده: مرد با زن باید تفاوت داشته باشد. چرا؟ فرموده: از مرد بیشتر می خواهم، از زن کمتر می خواهم. من از مرد بیشتر کار می خواهم، وظیفه می خواهم، از زن کمتر وظیفه می خواهم. چون از مرد بیشتر کار می خواهم، می خواهم بیشتر هم به او کمک بشود. این حسابش این است. هر کسی جریمه باید پردازد منفعت هم از آن او باشد. توی این فرمول رفته است: «من له الغنم فعلیه الغرم» نفع عاید چه کسی است؟ ضرر هم متوجه او باشد. ضرر به چه کسی متوجه است نفع هم از آن او باشد. اسلام فرموده: از مرد وظیفه بیشتر می خواهم و لذا بیشتر هم به او کمک می کنم. چه کسی این کلمه را می فرماید؟ خدا. خدا می فرماید: از بندگانم از یکی بیشتر وظیفه می خواهم و بیشتر هم می خواهم به او کمک کنم. اصولاً عدالت همین را اقتضاء می کند. هر کسی را خداوند متعال بیشتر کمک کرده، بیشتر از او کار خواسته است و هر کسی هم که بیشتر از او کار خواسته، بیشتر به او کمک کرده است. مثلاً از امام (ع) بیشتر از من می خواهد. چرا؟ به امام می فرماید که همه آن کارهایی که سایر مسلمان ها می کنند تو هم باید بکنی. من نماز می خوانم او هم باید بخواند، من روزه می گیرم او هم باید روزه بگیرد، من زکات می دهم او هم باید زکات بدهد، من خمس می دهم او هم باید بدهد، من حج می روم او هم باید برود، من دروغ نمی گویم او هم نباید بگوید، من شراب نمی خورم او هم نباید بخورد. تمام آنچه که از من خواسته، از او هم خواسته است به اضافه این که به او می فرماید: نماز بخوان و دیگران را نماز خوان بکن، روزه بگیر و دیگران را روزه بگیر بکن، زکات بده دیگران را زکات بده هم بکن، یعنی: هم خودت کامل باش و هم دیگران

را کامل بکن . می بینید وظیفه او از من سنگین تر شد . قهراً کمکش هم بیشتر می شود . چطور؟ آن شعوری که به من داده ، میلیون ها برابرش را به او داده است . من پنجاه سال مثلاً زحمت می کشم ، یالله یک گوشه قرآن را می خواهم یواش یواش محاسبه کنم ! واقعهش حالم همین است ، بعد از شصت و هفت سالگی ، بعد از پنجاه سال درس دینی خواندن ، حالا یواش یواش می خواهم به بعضی از زوایای قرآن آگاهی پیدا کنم . اما آنقدر به او درایت داده که می فرماید : هر چه که قرآن دارد می دانم . به او شجاعت بیشتر داده ، صبر بیشتر داده ، حلم بیشتر داده ، قوت بیشتر داده است . واقعا آن قوت را من اصلاً ندارم . من اگر یک روز غذای کم ویتامینی بخورم پاهایم می لرزد . امیرالمؤمنین (ع) هم شصت و سه سال داشت . یک نصف قرص نان جوین ، انسان را قهرمان میدان های جنگ می کند؟! آخر حسابش روشن است اما او چطور بود؟ امتیازات خاصی داشت . من نمی توانم آن را داشته باشم . خدا به او بیشتر داده است چرا؟ بیشتر کار می کند . عین همین فرمول را در مسأله مرد و زن پیاده کن . می فرماید : هم نان خودت را در بیاور ، هم نان زن و بچه را در بیاور . ولو زنت میلیاردر است ، از پدرش ارثی مانده ، صاحب میلیاردها پول است ، اما می گوید نان و آب و مسکنم را از تو می خواهم . شوهر موظف است که بدهد . نمی تواند بگوید که من یک کارگر بیشتر نیستم خوب می روم کار می کنم . خانم آن دو تا مستغلات تو الان دیگر عرض و طولش پیدا نیست از من دیگر چیزی نخواه . می گوید باید نان و آب و مسکن و لباس مرا بدهی . این تکلیف به گردن مرد آمده است .

ب : دوّم از نظر دفاعی ، زن فرض بفرمایید که قهرمانی است می تواند با هزار نفر بجنگد . دفاع از حقوق زن به عهده مرد آمده است . مرد داد بزند که خانم می دانی که وضع من طوری است که اگر چاقو به من بکشند من می میرم ، اما اگر برای تو یک شمشیر آبداری هم پیش بیاورند ککت نمی گزد . می گوید شوهرم هستی باید بروی از من دفاع کنی . باز این وظیفه مرد است . می خواهیم با هم زندگی کنیم ، می گوید تو از من لذت خواهی برد ، من هم از تو لذت خواهم برد . این مشترک است ، اما مفتی نمی آیم باید مهریه بدهی . این واقعهش عجیب است ! زندگی مشترک ، اما مرد باید به زن مهریه بدهد ، این هم یکی اضافه شد . از همه اینها بالاتر ، نسبت به وظایف عمومی ، آنجاست که مرد باید تن به جهاد بدهد . جهاد با توسل بر من واجب نیست . اینجا یک کلمه ای حاشیه ای بزنم . در



این نوشته های اصلی خودمان گاهی دیده می شود می خواهند بگویند که زنها هم به جهاد رفته اند و در جهاد شرکت کرده اند. راست می گویند واقعیت است. دو مطلب است: یک وقت انسان ما فوق وظیفه انجام می دهد. از من چیزی خواسته نیست اما خودم این کار را می کنم. این یک مطلبی است. از مرد جهاد خواسته شده است، از زن خواسته نشده است. یک وقت در یک جنگ اسلامی، رفت فرضاً به زخمی ها پرستاری کرد، دستش درد نکند، خدا هم به او اجر می دهد. مانع از این نیست. نمی گوئیم حرام است. می خواهیم بگوئیم واجب نیست. این مطلب را اسلام از مردها خواسته است.

بیایم یک حساب دیگری از نظر کل جهانی بکنیم. این خیلی مهم است. واقعا از نظر مجموع جهان، مجموع عالم بشریت، چه کسانی بیشتر می میرند؟ یعنی حوادث به چه کسانی روی می آورد؟ به مردها. خوب وقتی به مرد روی می آورد امکاناتش در اثر حوادث از دست می رود یا نه؟ خوب من اگر دستم شکست و امکاناتم از دستم رفت، دیگر نمی توانم کار کنم. من اگر پایم شکست، امکاناتم از دستم رفت، دیگر نمی توانم به کارخانه بروم. من اگر چشمم معیوب شد، امکاناتم از دستم رفت، نمی توانم کار کنم. حوادث بیشتر به مرد متوجه است ولو برحسب این که مرد نسبتاً از زن قویتر است. نمی گوئیم در اکثر قوانین، خیر، نسبتاً قویتر است به خودی خود با حادثه ها بیشتر روبرو می شود. حالا که با حادثه ها بیشتر روبرو می شود، بیشتر کسری پیدا می کند. این کسری را با چه باید پر کنید؟ کور شد، شد. شل شد، شد. لنگ شد، شد. لال شد، شد. کر شد، شد. همه اش بگوئیم شد یا نه؟ برای روز مبادای کسری اش، باید خلاً ای را پر بکنیم، یک چیزی داشته باشد، اندوخته تعبیر کنیم. چطور شد برای مامورین خودمان حقوق بازنشستگی قائل می شویم؟ چطور شد برای کارگزاران حقوق بیمه قائل می شویم؟ چه عیبی دارد اسلام آمده سهم مرد را بیشتر گرفته که بر روی همه جریانات جهانی، عوض امکانات بدنی که از دست می دهد امکانات مالی بیشتر داشته باشد. این متن عدالت است. اسلام این وظائف را از مرد خواسته و این واقعیات را در نظر گرفته، فرموده: مرد دو برابر زن ارث ببرد. کدام حقوق دانی در عالم می تواند بگوید که این کار خوب نیست؟ نمی تواند این کلمه را بگوید. خیلی خیلی هنر کند، عرض کردم، می گوید که خوبست، اما در زمان ما قابل اجرا نیست. اروپا امروز این حرف را می زند. می گوید که در منطقه

ما، در محیط ما، قابل اجرا نیست. با سر و صدای زن ها نمی توانیم زندگی کنیم. اگر چه آنهم مثل اکل میته شده است، یعنی: آن سر و صداها که در آنجا پیدا می شود، سر و صداهایی است که در اثر کارهای نامشروع گذشته آنان پیدا شده است، و لذا اکل میته اش هم جایز نیست. آن کلمه را که اول پیش کشیدم به خاطر این بود. یعنی: اضطرابیست که از یک جریان نامشروعی پیش آمده است.

اسلام چنین قوانینی دارد یک وقت این است که می آید قانون را می آورد، در یک موضوع، در دو موضوع، در سه موضوع، چکار کرده؟ در ظرف بیست و سه سال. کمتر از هفتاد روز به وفاتش هم مانده بود در یک مجمع هشتاد هزار نفری، همان روز غدیر خم، در طلایه خطبه اش این کلمه را فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ مَا مِنْ شَيْءٍ يَقْرِبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ يَبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ؛ نمانده چیزی که شما را به سعادت نزدیک کند و از بدبختی دور کند مگر اینکه من به شما امر کرده ام، و چیزی نمانده که شما را به بدبختی بکشد و از سعادت باز دارد؛ الا و قد نهیتکم عنه؛ از آنهم نهی کرده ام»<sup>۱</sup>. بلافاصله با این کلمه یک سند ابدی هم صادر کرد، این کلمه آروز مطلبی بود، ممکن بود در گوشه های تاریخ گم بشود. فوراً سند ابدی هم صادر کرد. با این جمله اش «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (المائدة، ۳/۵)، این کلمه را گفت که در قرآنش هست، یعنی: قرآن باقی و همیشه در دست مردم باشد. وقتی قرآن را نگاه می کنیم می بینیم نوشته «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» آنجاست که می پرسیم که چه مانده که نگفته؟ هر چه گشته ایم من به نوبه خودم، شما هم به نوبه خودتان، ببینید می توانید یک موضوعی پیدا کنید که آن موضوع از نظر اسلامی، قانون نداشته باشد؟ تا جایی که اگر یک نفر تصادفاً انگشتش به صورت کسی رسید یک خراش کوچکی برداشت چقدر باید دیه و اُرش بدهد، آن را معین کرده است برحسب تصادف، خطا، عمدی نه، حتی اُرش الخشی. یک مختصر سر ناخنی، اینجا یک خطی انداخت همین اندازه اش، به این هم معین کرده که چه باید بشود و حتی تا درجه اش - دقت بفرمایید چه عرض می کنم - می فرماید: وقتی که می خواهی از آستانه مسجد وارد شوی، اول پای راستت را وارد کن که بی تناسب نباشد، چون قسمت راست بدن انسان نیرومندتر و کاملتر از طرف چپ بدن انسان است. مسجد هم چون جایگاه معظم و محترمی است تو هم معظم و محترم را تطبیق بده. این مقدار هم بیان کرده است. یا مثلاً این قوانینی را که وضع

کرده، طوری باشد که دوتایش با هم نخواند! تمام قوانینی که در دنیا درست می‌کنند آنقدر  
 بروشور کمیسیون‌های حل اختلاف قوانین درست می‌کنند که جدا خود آن خسته‌کننده  
 می‌شود. دو تا قانونش بهم نخواند، یک ذره یادش برود که آخر فلان قانون را فلان جا  
 گفته‌ایم با این قانون ما سازگار هست یا نیست؟ تناقض داشته باشد، دو ماده قانونش؟  
 حتی یکی فقط پیدا نمی‌کنید. در تمام قوانینش، قشنگ آن ریزه کاری‌ها را معین می‌کند  
 که فلان قانون را که گفتیم، این به این صورت است؛ یعنی: این با آن قانون تطبیق داشته  
 باشد. مثلاً چکار می‌کند؟ چون قرآن است و قرآن همیشه با اشاره مطالب را می‌فرماید. این  
 نمونه را عرض می‌کنم. یک جا می‌فرماید که زکات را که می‌خواهی بدهی، وقت زکات  
 آن مقطعی است که خرمن را بکوبی. معلوم شود که گندمش چقدر است؟ آیا به حد نصاب  
 رسیده یا نرسیده؟ آنجا جای پرداخت زکات است. زودتر از آن نه. اما یک جای دیگر قرآن  
 فرموده که «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ» (الأَنْعَام، ۱۴۱/۶)؛ «حق آن درخت‌های خرما و زراعت را  
 روز چیدن و درو بدهید». این مثل این که با آن نمی‌سازد. آنجا فرموده بود بعد از پاک  
 کردن، انگور را بعد از مویز شدن، رطب را بعد از خرما شدن. اینجا می‌فرماید موقع  
 چیدن. این به نظر می‌آید که متفاوت باشد. از امام می‌پرسند. فوراً می‌فرماید: که این  
 زکات نیست، این یک تکلیف اخلاقی است. موقعی که خرمن را می‌کوبی درو می  
 کنی، یک مستمندی از آنجا رد شد. یک قبضه سنبل، آنهم با یک دست، دو دستی خیر، با  
 یک دست سنبل بردار به او بده، یا فرضاً گندم را از کاه پاک می‌کنی، یک مستمندی رد شد  
 با یک مشت، اشتباه نکنید دو مشت نباشد. با یک مشت یک مشت گندم بردار، به توبره  
 ی او بریز، راهش را بکشد و برود. این آیه جنبه اخلاقی را دارد. به دلیل اینکه کلمه «لا  
 تُسْرِفُوا»، اسراف نکن که در آیه هست. به چه کسی می‌فرماید: اسراف نکن؟ به کسی که  
 اندازه کار دست خودش است. من یک کاری را می‌خواهم بکنم می‌توانم کم انجام  
 بدهم، می‌توانم زیاد انجام بدهم. آنجا به من می‌فرماید: اندازه نگه دار، اسراف نکن. مثلاً  
 معین کرده اند که باید پنج تومان بدهی. وظیفه‌ات اینست پنج تومان بده. بعد بگویم اسراف  
 نکن! می‌گویی آقا اندازه اش معین است نه پنج تومان کم است نه زیاد. گفتی پنج تومان  
 بده، منهم پنج تومان می‌دهم. «لا تُسْرِفُوا» یعنی چه؟ اما از آن کلمه «لا تُسْرِفُوا» که در آن  
 آیه آمده «وَأَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا» (الأَنْعَام، ۱۴۱/۶)، امام فرموده: این دلیل این است

که زکات نیست چون زکات معین است از طلا چقدر باید داد؟ معین است از گوسفند چقدر باید داد؟ معین است از گندم چقدر باید داد؟ معین است. چیز معین کلمه اسراف را دیگر متحمل نمی شود. پس اینجا چیز معین نیست. حالا که معین نیست پس زکات نیست. قانون را طوری آورده که هر کدامش را بخواهی با دیگری قابل تطبیق است و می بینیم با هم هیچ اختلافی ندارند.

از همه اینها مهمتر قانون های مربوط به نظام اجتماعی اسلام است. از یک طرف می فرماید: نماز که می خوانی سوره حمد می خوانی، بگو: «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ (الحمد، ۱/۶-۷) بعد به من بگوید که می توانی خودت نگویی، یک کسی از طرف تو سخنگو باشد. خودم نگویم «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»، یک نفر عوض همه مان بگوید. معنای پیش نمازی این است که پیش نماز عوض مأمومین در حقیقت سخنگوست. عوض همه می گوید که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و چون او عوض همه خواهد گفت. از اول آیه قرآن این شکلی آمد که «اهْدِنَا»، نیامد که اهدنی، کأنه طوری نازل شده که تطبیق با نماز جماعت بدهد چون خواست اساسی اسلام نماز جماعت است و لذا «اهْدِنَا» آمده است. آن وقت یک نفر عوض همه بگوید که خدایا ما را هدایت بکن به صراط مستقیم. سخنگوی ما چه کسی باشد؟ آن کسی که همانجا منحرف است! نمی شود. نظامات تطبیق می کند همین است. لفظش این باشد که خدایا همه ما را خوب کن اما خودش بد باشد! می فرماید نمی شود. آن کسی که سخنگوی همه است او باید خوب باشد. در پیش نماز عدالت را شرط می کند. این معنای درستی نظام است. از یک طرف آن سخنگو از طرف همه باشد، خواستش هم خوبی باشد، اما خود بد باشد! نمی شود. الا باید کسی باشد که به دیانتش وثوق داشته باشیم. قربان امام پنجم (ع) بروم ببینید چه کلمه قشنگی فرموده است: «لا تصلى الا خلف من تثق بدینه؛ نماز نخوان مگر پشت سر آن کسی که به دین او وثوق داری، اطمینان داری»<sup>۲</sup>. یک کسی که به دین او وثوق نداری سخنگوی تو برای خدا نباشد. «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» را او نگوید، یک آدم خوبی بگوید. از پیش نمازی شروع می کند برویم تا امام کل. آنجاست که می بینیم از نظر نظام اسلامی هیچ وقت نمی آید بگوید که آن کسی که تقوایش به درجه اعلا نباشد می تواند به همه شما امام باشد، زمامدار کل عالم اسلامی باشد. الا باید تقوایش به درجه اعلا باشد.

با چه بیان جالبی قرآن این مطلب را فرموده است که هیچ عاقلی نمی تواند پس بزند می فرماید: - موضوع اول بحثمان حق بود غفلت نکنید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس، ۱۰/۳۵)؛ «آیا آن کسی که خود انحراف ندارد و راهنمای حق است او شایسته تر است؟ او آحق است که مردم به او تبعیت بکنند یا آن کسی که خود راه راست را نمی یابد؟ مگر این که دیگران او را وادار کنند». این فرمول را یک ذره بینید با خلاف واقع تماسی، تناسبی دارد؟ سه تا پایش حق است «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» «آیا آن کسی که هدایت به حق می کند او آحق است که تبعیت از او بشود یا آن کسی که خود هدایت نمی یابد مگر این که دیگری او را هدایت بکند؟ چرا عوضی حکم می کنید؟» این همان مطلبی است که ما مدعی هستیم و به حمدالله، حق می گوئیم که امام (ع) باید معصوم باشد. این همان مطلب است. پس بنابراین ما می بینیم این قرآن چه در موضوعات کوچک مثل مسأله یک مشت گندم دادن موقع خرمن یا نظام کلی عالم اسلامی همه جا حق را مراعات کرده است و قانونش مطابق حق است. آنچنانی که نمی شود آن را عوض کرد و غیر آن را پذیرفت. آیا یک چنین کتاب آسمانی یا بگوئیم یک چنین کتابی را یک بشری در دوران جاهلیت به مردم عرضه داشته است؟ با داشتن این همه حقوق و قوانین مترقی می تواند از جانب خدا نباشد؟ یعنی جز خدای «عَلَامُ الْغُيُوبِ» می تواند این همه احاطه را داشته باشد؟ بدیهی است آدم می فهمد که از قوه بشر خارج است. این همان معنای معجزه بودن قرآن است با دید حقوقی و از زاویه قوانینش.

۱. الکافی، ۳/۷۴.

۲. همان/۳۷۴.